

خروج از چرخه خشونت

مسعود پدرا



مسعود پدرا

طرح بحث

«سیاست پدر و مادر ندارد»، «هر چه به سرمان می‌آید از خودمان است». «تک‌تک ما مسئولیم». دولت باید کارها را انجام دهد. «رأی من که تأثیری ندارد». «یک رأی هم خودش یک رأی است».

این گزاره‌های آشنا هر یک حکایت از یک نظریه اجتماعی دارد که در یک فرهنگ سیاسی مشخص شکل گرفته است. گزاره‌ی «سیاست پدر و مادر ندارد»، در ظاهر ساده و کوتاه می‌نماید اما متکی بر یک فرهنگ سیاسی پرسابقه که در آن بی‌اعتمادی نسبت به جامعه‌ی سیاسی و اعمال خشونت در امر سیاسی تکوین و گسترش یافته است.

از طریق رویکرد فرهنگ سیاسی می‌توان بخش‌هایی از حیات اجتماعی معطوف به سیاست را بررسی کرد که رویکردهایی چون نظریه‌ی سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، یا اقتصاد سیاسی، در مورد آن سکوت می‌کنند. برای نمونه، با نگاهی مبتنی بر جامعه‌شناسی سیاسی، می‌توان نحوه‌ی صفت‌بندی منازعه‌ی جناح‌های سیاسی در دوره‌ی جمهوری اسلامی را ترسیم کرد، و توضیح داد که «پس از انقلاب، بلوک قدرت توسط احزاب لیبرال طبقه‌ی متوسط جدید، گروه‌های بنیادگرا و روحانیون که با ویژه متکی به حمایت توده‌ها و طبقات بازاری بودند اشغال شد. چنان‌که دیدیم این دو دسته از احزاب و سازمان‌های سیاسی دارای پایگاه‌های اجتماعی نسبتاً متفاوت و متمایزی بودند. بازارگانان، سرمایه‌داران، حقوق‌دانان، کارمندان عالی‌رتبه، قضات، صاحبان حرفه‌های آزاد و دیگر اجزای حیات متوسط جدید از احزاب و گروه‌های لیبرال میانه‌رو حمایت می‌کردند، هر چند به واسطه‌ی جو سیاسی ملتهب و فقدان سابقه‌ی جدی در جهت‌گیری‌های سیاسی، در حمایت خود پایدار و مصمم نبودند. از سوی دیگر بازاریان و کسبه و اصناف و بخش عمده‌ی توده‌های شهری و طبقات پایین از ایدئولوژی اسلام‌گرایی و روحانیون و بنیادگرایان مذهبی حمایت می‌کردند. ائتلاف اولیه میان این دو دسته از

و از طریق فرآیندهای اجتماعی، اقتصادی، و عمل سیاسی مداوم شکل می‌گیرد. الگوهای نمایانگر منش که در تجربه‌ی گذشته شکل گرفته است، تأثیر اجبارکننده‌ی پراهمیتی بر رفتار سیاسی آینده دارد. فرهنگ سیاسی بر رفتار افراد در ایفای نقش سیاسی، محتوای تقاضای سیاسی آن‌ها، و واکنش آن‌ها نسبت به قوانین تأثیر می‌گذارد (Almond and Powell 1978: 25). "توشین پای" همین بحث را این‌گونه پی می‌گیرد که "مفهوم فرهنگ سیاسی مفروض می‌دارد که منش‌ها، احساسات، و ادراکاتی که از رفتار سیاسی در یک جامعه خیر می‌دهد یا بر آن حاکم است، تنها انباشته‌هایی اتفاقی نیست، بل که باز نماینده‌ی الگوهای منسجمی است که به تناسب کنار هم می‌آیند و به طور متقابل یک‌دیگر را تقویت می‌کنند... در هر جماعت مشخص یک فرهنگ سیاسی محدود و متمایزی وجود دارد که به فرآیند سیاسی معنا، قابلیت پیش‌بینی و شکل می‌بخشد... هر نسلی باید سیاست خود را از نسل پیشین دریافت کند، هر کدام باید در برابر آن فرآیند واکنش نشان دهند تا سیاست خود را دریابند، و کل فرآیند باید از قوانینی پیروی کند که بر توسعه‌ی شخصیت فرد و فرهنگ عمومی جامعه حاکم است... در هر نظام سیاسی عامل، یک قلمرو ذهنی قاعده‌مند برای سیاست وجود دارد که به جامعه‌ی سیاسی معنا، به نهادها نظم، و به عمل فرد موضوعیت اجتماعی می‌بخشد... برای فرد، فرهنگ سیاسی خط‌مشی کنترل‌کننده‌ی رابرای رفتار سیاسی مؤثر، و برای ملاحظاتی که انجام رادر عمل کردن نهادها و سازمان‌ها تضمین می‌کنند فراهم می‌کند (Pye 1965: 7)

ورود رویکرد فرهنگ سیاسی به قلمرو علم سیاست راه را برای نظریه‌پردازان و پژوهش‌گران در این رشته باز کرد تا جنبه‌های مختلف ذهنی و روانی جامعه‌ی سیاسی را تعریف و مطالعه کنند. در این میان «رابرت دال» از طریق رویکرد فرهنگ سیاسی امکان شکل‌گیری الگوهای مختلفی را برای مخالفت سیاسی مطرح می‌کند، که به یک معنا نمایانگر مناسبات قدرت حاکم با دیگر مدعیان سیاسی است. او این الگوها را با طرح پرسش از چهار وجه از جهت‌گیری مخالفان نسبت به حکومت این‌گونه مطرح می‌کند:

- ۱- جهت‌گیری نسبت به سیستم سیاسی: آیا آن‌ها دل‌بستگی دارند یا بی‌گانگی؟
 - ۲- جهت‌گیری نسبت به عمل جمعی: آیا آن‌ها همکاری می‌کنند یا عدم همکاری؟
 - ۳- جهت‌گیری نسبت به دیگران: آیا آن‌ها اعتماد دارند یا بی‌اعتمادند؟
 - ۴- جهت‌گیری نسبت به حل مسایل: آیا آن‌ها عمل‌گرایی دارند یا تعصب عقیدتی؟ (Dahl 1966: 353-3)
- الگوهایی که با پاسخ به این چهار پرسش ساخته می‌شود معطوف است به ذهن و روان جامعه‌ی سیاسی و می‌تواند از یک سو، ویژگی‌هایی چگونگی گفت‌گو، سالمیت، و اعتماد، و از سوی دیگر،

رانست به جامعه‌ی سیاسی توضیح می‌دهد.

فرهنگ سیاسی جامعه به نوبه‌ی خود از فرهنگ عمومی آن ناشی می‌شود و از خلال روند اجتنام شدن، باز تولید می‌شود و یا در معرض تغییر قرار می‌گیرد. بحث آن است که هر نظام اجتماعی در پی تاریخی خاصی شکل می‌گیرد و با فرهنگی مشخص سازگاری پیدا می‌کند. چنان‌که «اینگهارت» نیز با برجسته کردن نقش فرهنگ، مفهومی از فرهنگ سیاسی ارائه می‌دهد. از نگاه او امر عمرمی چیزی نیست جز استمرار فرهنگ در عرصه‌ی سیاست و اقتصاد، و به بیان او، «امور عمومی جوامع مختلف از بُعد جهت‌گیری‌های فرهنگی دیرپایی مشخص می‌شوند که پیامدهای سیاسی و اقتصادی عمده ذات باشد» (Inglehart 1988: 1203). همان‌گونه که به رغم تعاریف زیادی که در مورد فرهنگ سیاسی نیز نقطه‌نظرهای مختلف طرح و تعریف شده است، ولی مفاهیم و مضامین مشترکی در همه‌ی این تعاریف دیده می‌شود. فرهنگ سیاسی، دربرگیرنده‌ی طیف وسیعی از خصایل بشری است که رنگی سیاسی خود گرفته است. این خصایل که اجزای تشکیل‌دهنده‌ی فرهنگ سیاسی به حساب می‌آیند عبارتند از: عقاید، احساسات و عواطف، ارزش‌ها، جهت‌گیری‌ها و بالاخره رفتارها در یک جامعه‌ی سیاسی.

در علم سیاست، رویکرد فرهنگ سیاسی چندان قدمتی ندارد و تکوین و رشد آن به لحاظ زمانی مکانی هم‌پایند است با رویکرد توسعه‌ی سیاسی. مباحث فرهنگ سیاسی به همراه توسعه‌ی سیاسی حاصل کار نظریه‌پردازانی آمریکایی چون «گابریل آلموند» و «لوشین پای»، «سیدنی رابا» است که در دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی در جامعه‌ی آمریکایی علوم سیاسی طرح شد و از آن‌گاه تفصیل یافت. با وجود رکودی که این رویکرد از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ تا اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی یافت، در دهه‌ی ۹۰ مورد استقبال مجدد قرار گرفت و در حال حاضر نیز رویکردی معتبر برای توضیح جنبه‌های ذهنی و روانی جامعه نسبت به امر سیاسی به حساب می‌آید. با وجود استقبال مجدد از رویکرد فرهنگ سیاسی، تحول نظری عمده‌ای در این رویکرد انجام نگرفت و هم‌چنان نظریات بنیان‌گذاران مورد استناد است.

آیا این گفته‌ی یک فرد عامی است که «سیاست پدر و مادر ندارد»، باظهار یک روشن‌فکر در این مورد که «قانون هنوز در جامعه‌ی ما نهادینه نشده و برای استقرار نظم و امنیت نیاز است دولت اعمال قدرت کند»، یا این ترور یک شخصیت سیاسی از سوی یک گروه یا حزب سیاسی، محدود به اعتقادات شخصی فرد گوینده یا رفتار شخصی فرد عمل‌کننده است. یا از گستره‌ی فرهنگ سیاسی جامعه برمی‌خیزد. مباحث «آلموند و پاول» و «لوشین پای» در مورد چیستی فرهنگ سیاسی این مسئله را روشن تر می‌کند. به گفته‌ی آلموند و پاول فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از منش‌ها، اعتقادات، و احساسات در درون یک ملت نسبت به سیاست در زمانی مشخص است. این فرهنگ سیاسی از سوی تاریخ آن ملت

می‌دهد که بتواند مستبدان کوچک را مهار کند: رضاخان می‌تواند خودکامگی و سلطنت مطلقه را با صورتی نوین احیا کند. در واقع، پاسخ‌گوی فضای قهر و بی‌اعتمادی که از سوی نخبگان و رهبران سیاسی جامعه نیز بازتولید می‌شود، یک نظام سیاسی استبدادی است که در آن جایگاه امنی برای گفت‌گو و محملی برای سازگاری میان‌گرایش‌های مختلف وجود ندارد. از آن پس جامعه‌ی سیاسی ایران مشحون است از رویارویی خالی از گفت‌گو، و سراسر خشونت‌آمیز قدرت حاکم با مدعیان سیاسی مخالف. البته این خشونت تنها معطوف به برخورد‌های فیزیکی نیست، بلکه تک‌گویی‌های مانع و حذف‌کننده، وجه اصلی خشونت در جامعه‌ی سیاسی ایران است.

در فرهنگ سیاسی قهر و بی‌اعتمادی، بزرگ‌ترین برخورد‌ها میان هویت‌های سیاسی مطرح در جامعه‌ی سیاسی صورت می‌گیرد. تجربه‌ی تاریخ معاصر حکایت می‌کند که ملیت‌خواهان مشروطه‌خواه، اسلام‌گرایان سنتی را به کنار می‌زنند، سلطنت‌طلبان جدید نیز ملیت‌خواهان مشروطه‌طلب و اسلام‌گرایان سنتی را کنار می‌زنند. و اسلام‌گرایان سنتی، سلطنت‌طلبان و ملیت‌خواهان و حتا نوگرایان اسلامی را از نظام سیاسی بیرون می‌رانند.

طی سال‌های سلطنت پهلوی اول و دوم، تمامی افراد و گروه‌های مخالف، از جنبه‌های مختلف تحت فشار قرار می‌گیرند و برای هیچ کدام جایی در نظام سیاسی حاکم یافت نمی‌شود. حتا با وقوع انقلاب و سرنگونی نظام سلطنتی پهلوی، رویارویی خشونت‌بار میان قدرت حاکم و مدعیان سیاسی رقیب از میان نمی‌رود، و هم‌چنان بازتولید می‌شود. پس از آن‌که مهم‌ترین مخالف که هویت سلطنت‌طلبی است در دوره‌ی اول انقلاب حذف می‌شود، سبزه‌ور رویارویی بین قدرت حاکم و افراد و گروه‌هایی رخ می‌دهد که تا پیش از انقلاب در صف مبارزان علیه نظام سلطنتی قرار داشتند. در همان سال‌های اول انقلاب، به موازات تحکیم نظام جمهوری اسلامی به رهبری روحانیت، عنوان‌های نشریات کثیرالانتشار مشحون است از برخورد با ملیت‌خواهان و گروه‌های چپ‌گرا و نوگرایان دینی. چنان‌که، برای نمونه می‌خوانیم: «اعلام حکم حبس ابد برای امیرانظام» (کیهان ۱۳۶۰/۳۱/۲۱) یا «۱۹ نفر از اعضای گروهک‌های ضد خلقی اعدام شدند» (کیهان ۱۳۶۰/۵/۲۵)، و یا «۴۰ نشریه توقیف شد» (کیهان ۱۳۵۹/۲/۲۲)، یا «ممنوعیت انتشار نشریات نامه مردم و مجاهد» (کیهان ۱۳۵۹/۸/۱۳) یا «روزنامه میزان توقیف شد» (کیهان ۱۳۶۰/۱/۱۸) یا «توقیف روزنامه انقلاب اسلامی و پنج روزنامه دیگر» (کیهان ۱۳۶۰/۳/۱۸). این عنوان‌ها نمایانگر مناسبات خشونت‌آمیز و توأم با تک‌صدایی و بی‌اعتمادی میان حکومت و مخالفان است. در حال حاضر نیز با گذشت بیش از دو دهه از تحکیم نظام سیاسی هم‌چنان این مناسبات استمرار دارد.

روزنه‌ای به بیرون

آیا خشونت و تک‌صدایی در فرهنگ سیاسی جامعه‌ی ایران کم‌رنگ خواهد شد و جای خود را به مسالمت و گفت‌گو به عنوان گرایشی مسلط در سیاست خواهد بخشید؟ با نگاهی به تاریخ معاصر و دیدن فرآیندی وقفه‌ی باز تولید خشونت و تک‌صدایی در گفتار و کردار رهبران و مدعیان سیاسی، حکومت‌ها، و به طور کلی جامعه‌ی سیاسی، در وهله‌ی اول به نظر می‌رسد که نمی‌توان از چرخه‌ی باز تولید خشونت بیرون رفت. اما با نگاهی تحلیلی به تحولات ساختاری و نهادی جامعه، و نقش آفرینی برخی نخبگان و رهبران سیاسی می‌توان به امکان یافتن روزنه‌ای به بیرون از این چرخه، امید داشت.

«لوشین پای» نگاه تاریخی به نهادها و الگوهای ارزشی، و اجتماعی شدن فرد را به عنوان دو متغیر در استمرار و تغییر فرهنگ سیاسی مطرح می‌کند. به بیان او «از رویکرد تاریخی می‌توانیم تکامل آن نهادها و الگوهای ارزشی را که به فرهنگ‌های سیاسی معاصر معنا می‌بخشد پی‌گیری کنیم؛ و در نگاه به الگوهای اجتماعی شدن سیاسی که از طریق آن، افراد در فرهنگ سیاسی قرار داده می‌شوند ما می‌توانیم نوجه کنیم که چه‌گونه این نهادها متکی است بر زندگی‌های افراد» (Pye 1965: 10). رویکرد فرهنگ سیاسی نه تنها نقش کلان و کلی تاریخ و نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را در نظر می‌گیرد، بل که نقش افراد و تأثیر آنان را بر فرآیندها، در دیالکتیک استمرار و تغییر نادیده نمی‌گیرد. بسیاری از الگوها و مناسبات را افراد از طریق نهادهای اجتماعی واسطه می‌گیرند و به فرهنگ سیاسی استمرار می‌بخشند. عمده‌ترین این نهادها عبارت است از: خانواده، مدرسه، گروه همسالان، رسانه‌های همگانی، و حکومت (Reeskin et al 1988: 142-8)

اگر پدیده‌ی باز تولید تک‌صدایی و خشونت و بی‌اعتمادی در این نهادهای واسطه در جامعه‌ی ایران را در نظر بگیریم، به زمینه‌هایی تغییر آفرین بر می‌خوریم. نهادهایی چون خانواده و مدرسه که در گذشته، نقشی تعیین‌کننده در انتقال منش، احساس، و ارزش‌های حامل تک‌صدایی و خشونت و تا اندازه‌ای بی‌اعتمادی در متن جامعه داشتند، در حال حاضر بیش‌تر حامل گفت‌گو، و مسالمت‌اند. پدر خانواده کم‌تر به عنوان حاکم مطلق که نافرمانی از او مستوجب تنبیه بدنی است، مطرح است. در مدرسه نیز اقتدار معلمان و مدیران از طریق خشونت تعریف نمی‌شود. هم‌چنین، در متن رسانه‌های جمعی، جریانی نه چندان فراگیر، در درون نشریات در حال رشد است که تلاش می‌کند از زبان افترا و اتهام و تخریب دیگری فاصله گیرد. در مقابل، هم‌چنان، قلمرو حکومتی دارای ساختاری سلسله‌مراتبی، اقتدارگرایانه، و گفت‌گو گریز است، و رسانه‌های تحت سلطه آن نیز حامل خشونت و تک‌صدایی و

بی‌اعتمادی به هریتی سیاسی است که «دیگری» محسوب می‌شود.

در چنین زمینه‌ای، برخی نخبگان و رهبران سیاسی از فرصت انتخابی که میان سرمشق تک‌صدایی، خشونت، افراط‌گرایی و بی‌اعتمادی از یک طرف و گفت‌گو، مسالمت، و اعتماد از طرف دیگر پیش آمده استقبال و استفاده می‌کنند، و همراه با تحولات در برخی نهادهای واسطه برای اجتماعی شدن افراد، حتا در سخت‌ترین اوضاع، گفت‌گو، مسالمت، و ایجاد فضای اعتماد را وانهادند.

نیز، افرادی از این نخبگان و رهبران سیاسی از طریق آموزش و آگاهی‌بخشی، بر فرهنگ سیاسی مسلط تأثیر می‌گذارند. برای نمونه، جامعه را به تدریج متوجهی این واقعیت می‌کنند که توطئه‌ها نقشی مقطعی و کم‌دامنه در فرآیند سیاسی دارند و در مقابل، این فرآیند از قواعد و ضوابط مشخصی پیروی می‌کند. بدین نحو امکان تغییر در نظریه‌ی اجتماعی از دیدن سیاست به عنوان عرصه‌ی توطئه و فریب‌کاری به فضایی برای مشارکت در تعیین سرنوشت خود به وجود می‌آید. در ابتکاری دیگر، این نخبگان و رهبران با برجسته کردن محمل‌های بازتولیدکننده‌ی قهر و بی‌اعتمادی در برابر انکار عمومی، محدودیت‌هایی بر فعالیت این محمل‌ها تحمیل می‌کنند. در چنین وضعی، استمرار این دسته از نخبگان و رهبران سیاسی در استقرار فرهنگ سیاسی نوین می‌تواند موجب تغییر دل‌بستگی‌های جامعه به فرهنگ سیاسی دیرین شود.

منابع:

- آدمیت، فریدون. فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت شروطیت ایران. تهران: پیام، ۱۳۶۳، چاپ سوم.
- بشیریه، حسین. دیپلماسی و جامعه‌شناسی سیاسی ایران. تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۱.
- Abrahamian, Ervand, *Rohmeinism*. London: I.B. Tauris, 1993.
- Almond, Gabriel., Powell, Jr., Bingham G., *Comparative Politics*. Boston: Little, Brown and Company, 1978, Second Edition.
- State Amirahmadi, Houshng. *Revolution and Economic Transition: The Iranian Experience*. Albany: University of New York, 1991.
- Dahl, Robert. *Political Opposition in Western Democracies*. New Haven: Yale University Press, 1966.
- Ingelhart, Ronald. "The Renaissance og Political Culture". *American Political Science Review*, 1983.
- Poskin, Micheal. et. al, *Political Science: An Introduction*. London: Prentice-Hall, 1988.